



حضرت علی (ع) در دیدگاه ابن سینا، حسن بن یسار بصری، ابن ابی الحدید، جلال الدین محمد مولوی، محمد ابوالفضل ابراهیم و محمد عبده

علامه محمد تقی جعفری در مقدمه تفسیر نهج البلاغه به معرفی شخصیت حضرت علی (ع) از دیدگاه نمایندگان فرق و مذاهب غیر اسلامی و اسلامی پرداخته اند.

علامه محمد تقی جعفری در مقدمه تفسیر نهج البلاغه به معرفی شخصیت حضرت علی (ع) از دیدگاه نمایندگان فرق و مذاهب غیر اسلامی و اسلامی پرداخته اند.

به گزارش شفقنا پیشتر دیدگاه های شبلی شمل، جبران خلیل جبران، میخائیل نعیمه، ایلایا ولیچ پتروشفسکی، و جرج جرداق درباره شخصیت حضرت علی (ع) برگرفته از متن تفسیر نهج البلاغه علامه محمد تقی جعفری ارائه شده بود. در این بخش دیدگاه های ابن سینا، حسن بن یسار بصری، ابن ابی الحدید، جلال الدین محمد مولوی، محمد ابوالفضل ابراهیم و محمد عبده است.

یکم ابن سینا

(حسین بن عبد الله) :

&171# و برای این بود که شریفترین انسان و عزیزترین انبیاء و خاتم رسولان صلی الله علیه و آله و سلم چنین گفت با مرکز حکمت و فلك حقیقت و خزانه عقل امیر المؤمنین که :

ا علیّ اذا رأیت الناس یتقرّبون الی خالقهم بانواع البرّ تقرّب انت الیه بانواع العقل تسبقهم .

گفت : ای علی ، چون مردمان در تكثر عبادت رنج برند ، تو در ادراك معقول رنج بر تا بر همه سبقت گیری ، و این چنین خطاب را جز چون او بزرگی راست نیامدی که او در میان خلق چنان بود که معقول در میان محسوس ، لاجرم چون با دیده بصیرت عقل مدرك اسرار گشت همه حقایق را دریافت و دیدن حکم داد و برای این بود که گفت : لو كشف الغطاء ما ازددت یقینا (اگر پرده برداشته شود ، بر یقین من افزوده نگردد) . هیچ دولت آدمی را زیادت از ادراك معقول نیست ، بهشتی که به حقیقت آرسته باشد به انواع زنجبیل و سلسبیل ادراك معقول است و دوزخ با عقاب و اشغال متابعت اشغال جسمانی است که مردم در بند هوا افتند و در جحیم خیال بمانند »

توضیحی در سه جمله ابن سینا

نخست به کلماتی که درباره شخصیت علی (ع) بکار برده است ، مینگریم :

این کلمات عبارتند از :

1 مرکز حکمت 2 فلك حقیقت 3 خزانه عقل . حکمت و عقل عالی‌ترین وسائل رشد و کمال انسانی است که بدون تحقق آنها هیچ انسانی در مسیر رشد قرار نمی‌گیرد . این حکمت و عقل هنگامی که در روان آدمی در حدّ اعلای خود به فعالیت پردازند ، وصول به حقیقت که کمال نهایی انسانی است ، حتمی می‌باشد .

جمله یکم

« و این چنین خطاب را جز چون او بزرگی راست نیامدی که او در میان خلق چنان بود که معقول در میان محسوس »

خطابی که پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) فرمود درباره تعقل بود ، ابن سینا شایستگی چنان خطاب را به علی (ع) منحصر می‌کند ، زیرا تنها او است که سخنان و کردارش بدون کمترین انحراف ، واقعیت را نشان می‌دهد . وجود چنان عناصر حیرت انگیز از نظر عظمت ، مانند تقوا ، علم و معرفت ، فداکاری در راه دین ایده‌آلش شجاعت در حدّ اعلا ، قدرت فوق العاده مالکیت او بر خویشتن ، احساسات بسیار رقیق ، خود را در حیات اجتماعی جزئی از انسان دیدن . . . و ده‌ها عناصر از این قبیل به مدیریت عقلانی بسیار والائی نیازمند است و به اتفاق همه صاحب‌نظران ملل این مدیریت در علیّ بن ابیطالب در حدّ اعلا وجود داشته است .

جمله دوم

«# لاچرم چون با دیده بصیرت عقل مدرک اسرار گشت ، همه حقایق را دریافت و دیدن حکم داد و برای این بود که گفت : لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا (اگر پرده برداشته شود ، بر یقین من افزوده نشود) اگر کسی سالیان طولانی سر و کار جدی با فلسفه‌ها و همه گونه جهان بینی‌ها نداشته باشد ، هرگز طعم این جمله «# ابن سینا را نخواهد چشید .

یک فیلسوف و یک دانشمند و حتی یک هنرمند صاحب‌نظر عمیق در طول تاریخ

شرق و غرب سراغ نداریم که به دانستنی‌های خود ، با اعتقاد کامل بنگرد و از عهده پاسخ به همه سؤالاتی که به اعماق معلومات او نفوذ می‌کند ، برآید .

اگر بخواهیم آن سؤالات را جمع‌آوری کنیم ، مجلدات متعددی را باید برای این کار اختصاص بدهیم و همچنین مجلدات دیگری لازم است که «# نمیدانم را؛ های فلاسفه و دانشمندان را در آنها جمع‌آوری کنیم . در چنین جهان اسرارآمیز و با این محدودیت مغزهای متفکرین ، «# دریافتن همه حقایق و دیدن واقعیات را؛ که در باره علی (ع) پذیرفته شده است ، یک موضوع معمولی نیست ، بلکه شگفت‌انگیزترین مسئله‌ایست که بشر سراغ دارد . با قطع نظر از ابن سینا ، فلاسفه و عرفای کثیری مسئله دیدن بی‌پرده واقعیات را درباره علی (ع) قبول نموده‌اند از آنجمله جلال الدین مولوی است که می‌گوید :

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای

شّمه‌ای وا گو از آنچه دیده‌ای

به گزارش شفقنا در ادامه آمده است:

دوم حسن بن یسار بصری

از مشهورترین فقها و دانشمندان قرن اول هجری :

«علی بن ابیطالب ، ربائی امت اسلامی و دارای عظمت و سابقه منحصر و نزدیکی با پیامبر اکرم . او هرگز از امر الهی غفلت نورزید ، و در راه دین هیچ ملامتی در او تأثیر نداشت « .

توضیحی در جملات حسن بصری

آگاهی و گرایش دائمی به امر الهی و نپذیرفتن هیچ ملامت و خواهش و تهدید در راه خدا دلیل روشنی است بهمان مطالبی که ابن سینا درباره واقع یابی بی پرده علی بن ابیطالب بیان نمود . این همان موضوع است که جرج جرداق بعنوان مطلق یابی علی مطرح کرد . و همان است که جبران خلیل جبران با مفهوم ارتباط با روح کلی تعبیر نمود .

سوم ابن ابی الحدید

شارح نهج البلاغه که بتازگی در 20 مجلد تجدید چاپ شده است از مطلع‌ترین علمای تستن و متفکر در فلسفه و کلام و صاحب‌نظر در تاریخ اسلام :

&171# امتیازات انسانی علی (ع) از لحاظ عظمت و جلال و شهرت در آن حدّ اعلا است که شرح کردن و بحث و تفصیل دادن آنها ناروا و بیهوده است . . . من چه بگویم در حق مردی که دشمنانش نتوانستند عظمت‌ها و فضایل او را منکر شوند و همه آنان به برتری شخصیت او اعتراف نمودند .

تو خود میدانی که بنی‌امیه زمامداری اسلام را در شرق و غرب روی زمین بدست آوردند و با هر نوع حیل‌گری در خاموش ساختن نور او کوشیدند و هر گونه لعن و افترا را برای علی در روی منابر ترویج نمودند هر کس که او را مدح و توصیف می‌کرد ، مورد تهدید قرار می‌گرفت ، هر روایتی را که فضیلت علی را بازگو می‌کرد ، ممنوع ساختند . حتی از نامگذاری کودکان به نام علی جلوگیری کردند . این همه اقدامات و تقلاها جز ظهور عظمت و جلالت شخصیت علی نتیجه‌ای نداد . . . در حقیقت اینهمه نابکاری‌های بنی‌امیه مانند پوشانیدن آفتاب با کف دست بود . . .

من چه بگویم درباره مردی که همه فضیلت‌ها به او منتهی می‌شود و هر مکتب و هر گروهی خود را به او منسوب می‌سازند . آری او است رئیس همه فضیلت‌ها . . . 171#& 1; من چه بگویم درباره مردی که اهل همه مذاهب غیر اسلامی که در جوامع اسلامی زندگی می‌کنند [و اطلاعی از شخصیت او دارند] به او محبت می‌ورزند و حتی فلاسفه‌ای که از ملت اسلامی نیستند ، او را تعظیم مینمایند . . ما در مقدمه این کتاب (شرح نهج البلاغه) نمونه‌ای از فضیلت‌های علی (ع) را بدون اینکه قصد تکمیل آنها را داشته باشیم ، متذکر شدیم . و اگر بخواهیم اختصاصات و عظمت‌های او را بیان کنیم ، به کتابی مستقل به حجم همین کتاب (شرح نهج البلاغه) بلکه به مجلداتی بیش از این‌ها نیازمند می‌باشیم . 2

توضیح جمله‌ای از ابن ابی الحدید

171#& 1; هر مکتب و هر گروهی خود را به او منسوب می‌سازند . . و حتی فلاسفه‌ای که از ملت اسلامی نیستند او را تعظیم می‌نمایند & raquo; این انتساب و پیوستن به دو عامل بسیار مهم تکیه می‌کند :

عامل یکم عظمت شخصیت علی (ع) و صدق محض بودن و رهایی او از هر گونه تمایلات سرنگون کننده و آزادی او از همه زنجیرهای خودخواهی و محیطی و تاریخی و ست‌های بی‌اساس قومی . همچنین محبوبیت انسانی فوق العاده او بعنوان نمونه کامل يك انسان الهی .

عامل دوم که افراد فراوانی از درك آن ناتوان می‌باشند : يك اصل اساسی است که هر اندازه افق دید يك شخصیت وسیعتر و در برگیرنده جنبه‌های متنوع شئون بشری بوده باشد ، بهمان اندازه مکتب‌ها و گروه‌ها بسوی او جذب می‌شوند .

زیرا اصول و مبانی عالی عالم هستی و زندگی بشری ، مانند آب‌حیاتی است که حدّاقل در مقام ادّعاء و یا اعتقاد ، سیراب کننده هر

مکتب و ملتی است ، بهمین جهت است که هر شخصیتی که نشان دهنده آن اصول و مبانی عالی بوده باشد ،

تکیه گاه انسان‌های جهان بین و مکتب‌ها و گروه‌ها تلقی می‌شود . بعنوان مثال :

ملاحظه این مطلب که قدرت بزرگترین عامل « خود محوری « است و قدرت باعث می‌شود که آدمی خود را مافوق قوانین و مقررات و حق و عدالت تلقی کند ،

برای هیچ انسان آگاهی پوشیده نیست . و با دیدن این پدیده که منبع تمام دردهای جوامع بشری تلقی کردن قدرتمند خود را در مافوق حق و عدالت است ، این اصل اساسی که قدرت نباید خود را مافوق عدالت و حق تلقی کند ، بعنوان حیاتی‌ترین اصل و قاعده برای همه مکتب‌ها و گروه‌های صاحب‌نظر در مسائل انسانی ثابت شده است .

بهمین جهت است که وقتی که مکتب‌ها و عموم علاقمندان به زندگی عادلانه و هماهنگ انسان‌ها ، اصل مزبور را در گفتار و کردار يك فرد ببینند ، قطعی است که بطرف او جذب می‌شوند .

علی بن ابیطالب مردی است که نه تنها در گفتار معمولی از این اصل حیاتی دفاع کرده است ، بلکه با بیان و استدلال‌های گوناگون همه ابعاد اصل مزبور را برای بشریت باز کرده است . حتی تنها به باز کردن ابعاد اصل مزبور با اصطلاحات فلسفی و چهره حکیمانه قناعت ننموده ، سرتاسر زندگیش چه در پدیده‌های جزئی و چه در مسیر کلی زندگی ، گرایش عاشقانه بآن اصل داشته تا جائی که به جهت مراعات قانون منع « قصاص پیش از جنایت « حیات خود را از دست داده است . او با اینکه از سوء قصد ابن ملجم مرادی درباره او اطلاع داشت او را زندانی نکرد و نکشت ، بلکه هر موقع که او را می‌دید این شعر را می‌خواند :

ارید حبائه و یرید قتلی

عذیرك من خلیك من مراد

در بعضی از تواریخ بجای حبائه (که بمعنای بخشش است) « حیاته « آمده است که بمعنای زندگی او است ترجمه شعر اینست : (من زندگی [یا بخشش به او را] می‌خواهم ، او مرگ مرا ، تو از یار مرادی عذر این نیت پلیدش را بپرس .) ای فرزند ابیطالب ، چرا فلاسفه و حکماء و مکتب‌های انسانی بتو عشق نورزند ؟

مگر تو نیستی که يك عمر به انسان‌ها عشق ورزیدی و سوختی ، کدام انسان‌ها ؟

آنانکه نه تنها به تو عشق نورزیدند ، بلکه کوشش ترا در تحریك آنان بسوی کمال ،

ناگوار تلقی می‌کردند و از تو روی می‌گرداندند و براه خود می‌رفتند ، تو با دلی پرهیجان و دیدگانی پر از اشك سوزان بدنبال آنان نگریسته و میگفتی فاین تذهبون آخر کجا می‌روید ؟ چرا از حق و عدالت گریزانید ؟ آخر در انسان شدن چه دیدید که با آن بمبارزه برخاستید ؟ ای فرزند ابیطالب ، چرا معشوق هشیاران در میان مستان نباشی ؟

مگر تو نبودی که عمری در نجات دادن انسان‌ها از درد « از خود بیگانگی « به تکاپو افتادی و رنج‌ها کشیدی و دست از لذایذ دنیا برداشتی و از سروری و زمامداری جهانی بزرگ چشم پوشیدی .

مگر تو نبودی که در راه آشنا ساختن انسان‌ها با « من حقیقی « شان ، و تعهد

فطری که درباره تکامل خویشتن داشتند ، کوشش‌ها کردی ، بلکه « خود « از دست رفته آنان را به خودشان برگردانی .

تاریخ کسی را جز تو سراغ ندارد که برای آشنا ساختن انسان‌ها ، با « من حقیقی « شان ، اینهمه جلال و جمال و ارزش در « من حقیقی « را نشان بدهد .

کدامین حکیم و فیلسوف و مکتب است که بانسان و انسانیت مانند تو جدّی بنگرد ؟ آنان با همه اقتدار فکری و صرف نیروهای مغزی اگر هم جدّی بودن جهان هستی را اثبات می‌کنند ، تا اهمیت انسان را که جزئی از آن است ، اثبات نمایند ، با اینحال این اثبات و استدلال از حدود فعالیت‌های عقلی محض تجاوز نمی‌کند . حال آنکه تو جدی بودن جهان و موضوع انسان را همانگونه می‌بینی که خود جهان و انسان را . بهمین جهت است که سرتاسر عالم هستی برای تو جلوه‌گاه عظمت الهی بود و انسان قلب این جلوه‌گاه : آیا می‌توان درباره جهان و انسان جدّی‌تر از این نگریست که هر جزئی از آن دو نشان دهنده خدا است ؟

آری شایسته تست که بگوئی : ما رایت شیئا الا و رایت الله معه (در این جهان چیزی را ندیدم ، مگر اینکه خدا را با او دیدم) .

چهارم جلال الدین محمد مولوی

معروف به «مولانا؛ ، یکی از بزرگترین عرفا و متفکران و حکمای تاریخ بشری که حقایق فراوانی را در جهان بینی و خدا شناسی و انسان شناسی در قالب شعری آورده است . این شخصیت کم نظیر در هر مورد از کتاب مثنوی که علی (ع) را مطرح می کند ، گویی با يك نور ملکوتی روبرو شده ، هیجان های عاشقانه ای از اعماق روحش سر بر می کشد و در بی نهایت فرو می رود . جمله ای از ابیات معروف او را می آوریم :

از علی آموز اخلاص عمل

شیر حق را دان منزه از دغل

در غزا بر پهلوانی دست یافت

زود شمشیری برآورد و شتافت

او خدو انداخت بر روی علی

افتخار هر نبی و هر ولی

او خدو انداخت بر رویی که ماه

سجده آرد پیش او در سجده‌گاه

در شجاعت شیر ربّانیستی

در مروّت خود که داند کیستی

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای

شمّه‌ای واگو از آنچه « دیده‌ای »

تیغ حلمت جان ما را چاك كرد

آب علمت خاك ما را پاك كرد

باز گو دانم كه اين اسرار هوست

زانكه بى شمشير كشتن كار اوست

باز گو اى باز عرش خوش شكار

تا چه 171#&; دیدی » این زمان از کردگار

چشم تو ادراك غیب آموخته

چشم‌های حاضران بر دوخته

از تو بر من تافت چون داری نهان

میفشانی نور چون مه بی زبان

چون تو بابی آن مدینه علم را

چون شعاعی آفتاب حلم را

باز باش ای باب بر جویای باب

تا رسد از تو قشور اندر لباب

باز باش ای باب رحمت تا ابد

بارگاه ما له کفوا احد

گفت من تیغ از پی حق میزنم

بنده حقم نه مأمور تنم

شیر حقم نیستم شیر هوا

فعل من بر دین من باشد گوا

رخت خود را من زره برداشتم

غیر حق را من عدم انگاشتم

من چو تیغم پر گهرهای وصال

زنده گردانم نه کشته در قتال

سایه‌ام من ، کد خدایم آفتاب

حاجبم من نیستم او را حجاب

خون نیوشد گوهر تیغ مرا

باد از جا کی برد میغ مرا 7

تا احب لله آید نام من

تا که ابغض لله آید کام من

تا که اعطی لله آید جود من

تا که امسك لله آید بود من

بخل من لله عطا لله و بس

جمله لله ام نیم من آن کس

و آنچه لله می‌کنم تقلید نیست

نیست تخییل و گمان جز « دید « نیست

ز اجتهاد و از تحرّی رسته‌ام

آستین بر دامن حق بسته‌ام

گر همی پرّم « همی بینم « مطار

ور همی گردم « همی بینم « مدار

خنجر و شمشیر شد ریحان من

مرگ من شد بزم و نرگسدان من

آنکه او تن را بدینسان پی کند

حرص میری و خلافت کی کند

زان بظاهر کوشد اندر جاه و حکم

تا امیران را نماید راه و حکم

تا بیاراید بهر تن جامه‌ای

تا نویسد او بهر کس نامه‌ای

تا امیری را دهد جان دگر

تا دهد نخل خلافت را ثمر

گفت من تخم جفا میکاشتم

من ترا نوعی دگر پنداشتم

حالا می بینم :

تو ترازوی احد خو بوده ای

بل زبانه هر ترازو بوده ای

زین سبب پیغمبر با اجتهاد

نام خود و آن علی مولا نهاد

گفت هر کاو را منم مولا و دوست

ابن عمّ من علی مولای اوست

کیست مولا آنکه آزادت کند

بند رقیّت ز پایت وا کند

چون به آزادی نبوت هادی است

مؤمنان را ز انبیا آزادی است

تفسیر و توضیح ابیات مثنوی را به خود مطالعه کننده محترم واگذار میکنیم .

پنجم محمد ابوالفضل ابراهیم

محقق بزرگ که شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید را مورد تحقیق عالمانه قرار داده است : « در شخصیت پیشوا علی بن ابیطالب (ع) آنقدر کمالات و عناصر پسندیده و عظمت‌های روحی و نورانیت تکاملی و شرافت عالی توأم با فطرت پاک و نفس محبوب خداوندی جمع شده است که در هیچ يك از انسان‌های بزرگ دیده نمی‌شود . «

توضیحی در جمله‌ای از محمد ابو الفضل ابراهیم

شخصیت علی بن ابیطالب (ع) در نظر محقق مزبور جامع همه امتیازات بزرگ انسانی است . تا حدی که صراحتاً می‌توان گفت : امتیاز شخصیت امیر المؤمنین

در هیچ انسانی دیده نمی‌شود . این مضمون مطابق جمله‌ایست که از « شبلی شمل « مادی معروف نقل کردیم :

« پیشوا علی بزرگ بزرگان ، یگانه نسخه‌ایست که نه شرق و نه غرب ، نه در گذشته و نه امروز ، نسخه‌ای مطابق این اصل ندیده است . «

به گزارش شفقنا در انتهای این بخش علامه جعفری به دیدگاه محمد عبده پرداخته اند:

ششم محمد عبده

بزرگترین روحانی و دانشمند عالم تسنن معاصر سید جمال الدین اسدآبادی :« در هنگام مطالعه نهج البلاغه گاهی يك عقل نورانی را می‌دیدم که شباهتی به مخلوق جسمانی نداشت این عقل نورانی از گروه ارواح و مجردات الهی (ملکوتیان) جدا شده و بروح انسانی پیوسته و آن روح انسانی را از پوشاك‌های طبیعت تجرید نموده تا ملکوت اعلا بالا برده و به عالم شهود و دیدار روشن‌ترین انوار نایل ساخته است و با این وصف شگفت‌انگیز ، پس از رهایی از عوارض طبیعت در عالم قدس آرمیده است . و لحظات دیگری صدای گوینده حکمت را می‌شنیدم که واقعیات صحیح را به پیشتازان و زمامداران گوشزد می‌کرد و موقعیت‌های تردید آمیز را برای آنان نشان می‌داد و از لغزش‌های اضطراب‌آور بر حذرشان می‌داشت و آنان را به دقایق سیاست و طرق کیاست راهنمائی می‌کرد و آنان را با مقام واقعی ریاست آشنا می‌ساخت و به عظمت تدبیر و سرنوشت شایسته بالا می‌برد . «

توضیحی در جملات محمد عبده

جمله یکم

« در هنگام مطالعه نهج البلاغه گاهی يك عقل نورانی را می‌دیدم . . « نکته جالبی که در این جمله بایستی مورد دقت قرار بگیرد : « عقل نورانی « است .

مسلم است که عقل نظری در قلمرو اختصاصی خود ، جز هدف‌گیری و انتخاب وسیله کاری انجام نمی‌دهد .

این فعالیت کاری باین ندارد که آیا هدف در منطقه ارزش‌های عالی انسانی است ، یا تنها در منطقه سودجویی و خودخواهی است ؟ همچنین کاری با ماهیت

وسیله ندارد که آیا آن امور را که بعنوان وسیله انتخاب می‌کند و آنها را در راه هدف استخدام می‌کند ، از نظر واقعیت و ارزش بالاتر از هدف منظور است یا پایین‌تر یا مساوی با آن ؟ عقل نظری با هیچ يك از این مسائل سرو کاری ندارد .

چنانکه منطق صوری صحت و بطلان ماده قضایا را بعهدہ نمی‌گیرد ،

بلکه تنها روش نتیجه‌گیری را از مقدمات مفروضه تصحیح می‌نماید . بهمین جهت است که عقل نظری معمولی بایستی با راهنمایی وجدان رشد یافته و بوسیله قوانین تصفیه شده انسانی و الهی و گویای واقعیات ، به فعالیت بپردازد . بدون این راهنمایی :

عقل بند رهروان است ای پسر

آن رها کن ره عیان است ای پسر

با نظر به این اختصاص عقل نظری است که محمد عبده کلمه «نورانی" را قید عقل نموده ، گفته است : «يك عقل نورانی را می‌دیدم" یعنی عقل راهنمایی شده بوسیله وجدان پاك الهی را می‌دیدم که شباهتی به مخلوق جسمانی نداشت .

جمله دوم

« این عقل نورانی از گروه ارواح و مجردات الهی (ملکوتیان) جدا شده و بروح انسانی پیوسته . . « این همان مسئله تفسیر معقول بر تکامل است که برطرف کننده اشکالات وارده بر نزول و صعود روح انسانی است . اساس این اشکال را ابن سینا در قصیده عینیّه معروفش که با مطلع زیر شروع میشود ، چنین گفته است :

هبطت الیک من المحلّ الأرفع

ورقاء ذات تغرّز و تمتع

(روح مانند کبوتر دارای عزّت و مناعت طبع از مقام رفیع ارواح بسوی تو فرود آمده است . . .) ابن سینا در این ابیات می پرسد : روح برای چه علتی از آن مقام والا به عالم مادیات فرود آمده است ؟

پاسخ معقولی که به این سؤال داده شده است ، اینست که در مجرای تفاعلات مواد عالم طبیعت ، حیات بروز می کند و با پیشرفت تکاملی حیات نفس بمعنای « خود « یا « من « را بوجود می آورد . این « خود « بوسیله نیروهای عقلانی و وجدانی شروع به رشد و تکامل می نماید . با پیشرفت « من « در مجرای تکامل « من « آماده پذیرش پرتوهای ملکوتی می گردد و با پذیرش انوار ملکوتی تدریجا مبدل به روح انسانی الهی می شود و آماده

لقاء الله و رضوان الله در ایام الله می‌گردد .

محمد عبده این جریان تکاملی اعلا را در امیر المؤمنین تشخیص داده و برای او چنین « شدن « های تکاملی ملکوتی را می‌پذیرد .

جمله سوم

« صدای گوینده حکمت را می‌شنیدم که واقعیات صحیح را به پیشتازان و زمامداران گوشزد می‌کرد و موقعیت‌های تردیدآمیز و بدگمانی را برای آنان نشان می‌داد و از لغزشهای اضطراب‌آور بر حذرشان می‌داشت و آنان را به دقایق سیاست و طرق کیاست راهنمایی می‌کرد « .

این همان فلسفه پایدار افلاطونی در مدیریت اجتماعی است که می‌گفت .

متصدیان شئون زندگی دسته جمعی بایستی حکماء بوده باشند تا مردم را با واقعیات صحیح راهنمائی و توجیه نمایند . و با این روش است که دو گروه پیشرو و پیرو از یکدیگر وحشت و هراسی نخواستند داشت . توجه شایسته‌ای که محمد عبده در باره علی (ع) نموده است ، اینست که در تعبیر خود کلمه « حکمت « را آورده است ،

نه فلسفه را ، زیرا آنچه که انسان‌ها را رو به آرمان‌های تکاملی پیش می‌برد حکمت است ، نه فلسفه . تفاوت میان حکمت و فلسفه ، تفاوت میان فراگرفتن و #171; شدن & raquo; است .

فلسفه عبارت است از فراگیری مسائل کلی دو قلمرو انسان و جهان ، بدون آنکه این مسائل بطور حتم ، دگرگونی تکاملی در فراگیرنده بوجود بیاورد . در صورتی که حکمت عبارت است از فراگیری مسائل کلی دو قلمرو انسان و جهان و استخدام آن ، در #171; شدن & raquo; های تکاملی خود و دیگران . بدان جهت که حکمت این امتیاز تکاملی را در بردارد ، لذا در قرآن مجید در آیات فراوانی مورد عالی‌ترین تمجید و هدف بعثت پیامبران الهی معرفی نموده است . از آنجمله :

& #171; كما ارسلنا فيكم رسولا منكم رسولا منكم يثقلوا عليكم آياتنا و يزكيكم و يعلمكم الكتاب و الحكمة & raquo; 1 (چنانکه از شما پیامبری برای شما فرستادم ، آیات ما را برای شما تلاوت کند و شما را تزکیه و پاک گرداند و کتاب و حکمت را برای شما تعلیم بدهد) .

این مضمون در موارد زیر آمده است :

البقرة آیه 129 و 231 و 251 و آل عمران آیه 48 و 81 و 164 و النساء آیه 54 و 113 و المائدة آیه 110 و النحل آیه 125 و الاسراء آیه 39 و ص آیه 20 و الزخرف آیه 63 و الجمعة آیه 2 ، آیات فوق علت بعثت پیامبران را تکامل انسان‌ها بوسیله حکمت بیان نموده است .

نتیجه اداره امور بشری چه در قلمرو فردی و چه در صحنه‌های اجتماعی بدون حکمت ، همان است که سرگذشت بشری بخوبی نشان داده است که چیزی جز تنازع در بقا نبوده است .

جمله چهارم

« و آنان (پیشروان) را به دقایق سیاست و طرق کیاست راهنمایی می‌کرد و آنان را با مقام واقعی ریاست آشنا می‌ساخت . .
« این همان مضمون است که « جلال الدین محمد مولوی « نیز در ابیاتی که از وی نقل کرده‌ایم ، بدان اشاره می‌کند :

زان بظاهر کوشد اندر جاه و حکم

تا امیران را نماید راه و حکم

تا بیاراید بهر تن جامه‌ای

تا نویسد او بهر کس نامه‌ای

تا امیری را دهد جان دگر

تا دهد نخل خلافت را ثمر

با توجه کافی در این مطلب که محمد عبده و جلال الدین مولوی متذکر شده‌اند ، پاسخ آن اتهامی که هم مکتبان بنی امیه به علی بن ابیطالب (ع) وارد می‌آورند که علی سیاست نمی‌داند ، بخوبی روشن می‌شود که اگر منظور از مفهوم سیاست مدیریت اصل تنازع در بقاء و متورم ساختن « خود طبیعی " و فدا کردن

همه ارزش‌ها بعنوان وسیله در راه هدف منظور است

علی (ع) اصول و قوانین

چنین مدیریت را می‌دانست . بعنوان نمونه مختصر : پیش بینی او درباره حکمین و برداشتن قرآن‌ها در سر نیزه‌ها و جریان زمامداری و توضیحات منطقی او درباره حوادث دوران معاصرش ، بهترین دلایل بر اثبات فهم سیاسی او بود ، ولی هرگز دست بآن نمی‌برد ، زیرا حکمت و تقوا و هدف‌داری در زندگی و پای‌بند بودن جدی به حق و عدالت ، طعم حیاتی خود را به علی (ع) چشانیده بود ، او خود بارها بهمین نکته اشاره کرده است که « اگر تقوا نبود از سیاستمدارترین مردم بدم " .